



علی محمودی

دکتری فلسفه هنر

امپراطوری آمریکا را خنثی کند. اما آیا این کاری است که هنر واقعاً می‌تواند انجام بدهد؟ دقیق‌تر بپرسیم: آیا هنر بدون سخت‌افزاری که بتواند در ابعاد انبوه و تکرار کافی توزیع شود امکان چنین تأثیرگذاری‌ای را دارد؟ واقعیت این است که آنچه در عمل صدای رساند نه محتوای صدا و نه حتی فرم صدا، که جایگاه پخش‌کننده صداست. دروغ رسانه‌های امپریالیستی را با ساختاری به همان اندازه قوی می‌توان خنثی کرد و از مدیوم، در حالت خوش‌بینانه، غیرارتباطی هنر کار چندانی ساخته نیست. مستکبران عالم می‌توانند از هنر استفاده کنند اما این توانستن بر پایه‌ای مادی و ساختاری استوار است. پول، قدرت نظامی و رسانه به معنای سختش تأثیر بنیادی دارد و هنر در این داستان نقشی تزئینی و نهایتاً تقویتی ایفا می‌کند، اما داستان تأثیرات شگفت‌انگیز هنر بر افکار عمومی، برای ما که در جنوب جهان زندگی می‌کنیم، شبیه افسانه‌های پریان است و کارکردی فریبکارانه دارد. گویی دلیل اینکه صدای ما را نمی‌شنوند این است که خوب نمی‌توانیم حرف بزنیم، نه اینکه اساساً این امکان را نداریم که صدایمان را آنقدر بلند پخش کنیم که شنیده شود.

**برعهده‌گرفتن شکست:** مبارزه در معنای عام، از نبردهای فردی کوچک روزمره تا جنگ‌های عظیم تمدنی، به حصر منطقی سه نتیجه دارد: یا شکست می‌خورد، یا پیروز می‌شود یا ادامه پیدا می‌کند. پذیرش شکست و مرثیه‌سرایی برای آن یکی از کارکردهای هنرو، البته به‌طور خاص، شعر بوده است،<sup>۶</sup> اما به‌طور ویژه متون ادبی و فلسفی فرانسوی‌ها پس از جنگ دوم، تحت تأثیر حدود چهار سال اشغال نصفه‌ونیمه و مقاومت نه‌چندان جدی و نهایتاً ناموفق مقابل اشغالگران، پراز مفهوم‌پردازی‌هایی است که ذیل یک بلاغت تهاجمی شکست را شاعرانه می‌کند و به آن شأن زیباشناختی می‌دهد. ستایش و زیباشناختی کردن شکست و تلقی آن به‌عنوان یک دستاورد، چنان‌که گفته شد، قدمت دار است،<sup>۷</sup> اما در نظریه‌پردازی‌های پس از اشغال فرانسه و مشخصاً تحت برجسب اگزیستانسیالیسم ادبی قالبی اجتماعی و سیاسی و حتی

**-تسکین و گریز:** یک پاسخ و از رایج‌ترین پاسخ‌ها درباره کارکرد هنر این است که هنر تسکین‌دهنده و راه‌گریزی موقت از ذات غیرقابل‌تحمل واقعیت است. آدمیان رنج می‌کشند و هنر، اگرچه کمکی عینی به برطرف کردن عامل رنج نمی‌کند، می‌تواند تحمل آن را آسان‌تر کند. به‌عنوان مثال، آدم‌ها می‌میزند و این امری قطعی است؛ هنر می‌تواند تسکینی برای تحمل این سرنوشت محتمل باشد.<sup>۸</sup> انسان مریض می‌شود، عزیز از دست می‌دهد، شکست عشقی می‌خورد و با بیهودگی روزمره دست‌به‌گریبان است. در این شرایط هنر به او کمک می‌کند بتواند این واقعیت‌های غیرقابل‌تحمل را تاب بیاورد. بنابراین، اگرچه هنر مستقیماً به بقا کمک نمی‌کند، اما می‌تواند با معنا بخشی به لحظه یا گریز موقت از واقعیت به تاب‌آوری فرد رنجور کمک کند، و تاب‌آوری ابزار بقا است. اکنون اگر بخواهیم کاربست این نظریه را در موضوع فجایی نظیر نسل‌کشی در غزه و مقاومت زنده و جاری فلسطینی‌ها بررسی کنیم به کجا خواهیم رسید؟ نسل‌کشی اخیر در غزه و جنایت هفتادوپنج‌ساله علیه مردم فلسطین یک امر محتمل غیرقابل‌جلوگیری نبوده و نیست، بلکه جنایتی با عاملیت و مباشرت مشخص است که همیشه امکان توقف آن وجود داشته است. در چنین شرایطی پناه‌بردن به تسکین و گریز کاملاً نقض غرض است و مثل این است که به جای ترمزگرفتن در اتومبیلی که دارد به دره سقوط می‌کند چشم‌هایمان را ببندیم تا سقوط را نبینیم، یا شروع به آوازخوانی کنیم تا اضطراب سقوط قابل‌تحمل شود. هنر مقاومت هرچه باشد، چنین چیزی نمی‌تواند باشد؛ نمی‌تواند هنگام هجوم دشمن، به جای تلاش برای مقابله، به دنبال تسکین و گریز برود. در واقع فارغ از هر بحث مصداقی، در جریان هر مبارزه زنده‌ای پناه‌بردن به چنین مفهومی از هنر اساساً و به‌خودی‌خود ضد مقاومت است، چون زنده‌بودن مبارزه و امکان مقاومت را انکار می‌کند.

**-آگاهی بخشی:** هنر می‌تواند به‌عنوان یک عامل آگاهی‌رسان عمل کند،<sup>۹</sup> اما این آگاهی‌رسانی در زمانه ما چه می‌تواند باشد؟ به‌عنوان مثال، چیزی که دروغ‌های دستگاه تبلیغاتی